



علیرضا بهنام

شاعر و روزنامه‌نگار

مرگ واقعیتی است که ناگهان می‌آید و خود را به تو تحمیل می‌کند. در چنین موقعیتی ناگهان جریان زندگی، آنچه در ذات خود سرشتی از زمان حال و مصدر شدن دارد ناگهان به گذشته تبدیل می‌شود. حالا دیگر انگار راز آن زندگی بیکاره گشوده شده است و زندگی با تمام زوایای گنگش تبدیل شده است به ابژه‌ای برای فعل شناخت. برای شاعری مثل شمس آقاجانی که در اوج زایش فکری و فرهنگی بود این قرار گرفتن ناگهانی در وضعیت گذشته موقعیت بسیار بهت‌آور و غم‌انگیزی است. شمس از آن دست شاعر-منتقدانی بود که چه در شعر و چه در نقد و تئوری پروژه خاصی را دنبال می‌کرد. همین نکته است که غبن حاصل از مرگ ناگهانی اش را صدچندان می‌کند.

یک بار در باره شعر او در مطلبی که در کتاب گزارش دیگری نوشتم اشاره کرده‌ام که «ویژگی مهم شعر آقاجانی روایی بودن آنهاست. او اگر چه به شاعران پرآمده از گفتمان شعر زبان محور تعلق دارد اما در مقام شاعری مستقل ویژگی‌های خاص شعر خودش را نیز حفظ کرده است. شاعر در تنها کتاب چاپ‌شده‌اش، گاه با استفاده از اوزان عروضی و گاه با ایجاد اسعاده‌های بعید با استفاده از هم کناری عناصری که در حالت معمول کنار هم قرار نمی‌گیرند، فضایی غریب‌رآه به وجود می‌آورد که خاص خود شاعر است.» اینجا اضافه می‌کنم که روایت در پروژه شعری آقاجانی با روایات معمول تفاوت دارد. در واقع آقاجانی با ایجاد اختلال در روند روایت و قطع کردن مدام آن، ایده روایت در شعر فارسی را بحرانی می‌کند و آن را از جایگاه تثبیت شده‌اش به زیر می‌کشد. این نکته را به خصوص در روایی‌ترین شعر چاپ شده‌اش یعنی شعر بلند «سفر آفریقا» می‌توان به وضوح مشاهده کرد. جایی که در همه تنیده شدن موقعیت‌ها مانع از آن است که روایت سرراست شکل بگیرد اما در نهایت شکل کلی شعر توهمی از یک روایت را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند.

همین نوع قطعیت را در تئوری‌های ادبی آقاجانی نیز می‌توان دید. او به درستی نشان می‌دهد که تلقی عمومی در باره آنچه در نظریه برهانی زبانیت نامیده شد تقلیل یافته و گمراه کننده است. به گفته او «در واقع زبانیت همان چیزی است که نتیجه آن موجب بروز تفاوتی در شعرها می‌شود، تفاوتی که بنیادی است و خواننده را با شعر کاملاً درگور کند. در مجموع بی‌سابقه‌ای مواجه می‌کند»^(۱) پس نتیجه می‌گیریم که از نگاه او عنصر اصلی در زبانیت ایجاد تفاوت در زبان است و تأسیس چیزی که در مجموع مسبق به سابقه‌ای نباشد و این به معنای عدم قطعیت است. در «سخن رمز دهان» نیز آقاجانی با تحلیل نمونه‌های موفق شعر گذشته نشان می‌دهد که چگونه شعر زمانی به ادبیت خود می‌رسد که از حضور در موقعیتی قطعی تن می‌زند. به این ترتیب عدم قطعیت را می‌توان به عنوان مبنایی برای پروژه شمس آقاجانی در شعر و نقد در نظر گرفت. پروژه‌ای که با افسوس بسیار، قطعیت مرگ آن را نیمه تمام گذاشت.

۱- آقاجانی، شمس، نظریه زبانیت برهانی، نشر آفتاب ۲۰۲۲ صفحه ۶۴

مرگ شمس، مرگ نایابی بود



شعبان امیری لولاکي

شاعر

در شرایطی که جامعه و محیط‌های ادبی دچار شکنندگی می‌شوند، آذهان به سمت چیستی ادبیات سوق پیدا می‌کند. در این وضعیت ادبیات راهی جز این ندارد که بر سر ماهیت خویش بایستد و بجنگد. اما چگونه؟ راه خلاقانه چنین مسأله‌ای، خلق اثر سترگ است که می‌تواند ساختمان فکری جامعه را به شکلی دیگر معناپذیر کند و از این حیث وجود افرادی که از غنای فکری برخوردار باشند ضروری به نظر می‌رسد. خلق و درک تازه از متن، درک و تفسیر تازه از ادبیات نیز هست. واقعیت‌های ادبی که یک به یک نمود پیدا می‌کنند و زمینه‌های معرفتی ما را زنی‌تری می‌سازند به واسطه اشخاصی است که خدمتگزاران حقیقی هستند. فقدان بزرگانی از این دست همواره تحمیل می‌شود. ادبیات مجبور است آن حضور را به شکل‌های مختلف بازسازی کند از این نظر شمس یک معیار قابل عرضه بود. شخصیتی که شیفتگی اش به متن قابل وصف نبود و گویا ادبیات افرادی را می‌خواهد که از هر حیث خالص باشند. در محضر دکتر برهانی شخصیت متنی اش را تحکیم کرد و همواره بر غنایش افزود و در این سال‌های واپسین بسیار پر کار و مهیتر از قبل به نظر می‌رسید. برگزاری کارگاه و انتقال آن تجربیات به شاگردانش نشان دهنده تعهد و مسئولیت پذیری او بود. بعد دیگر شمس خصوصیت فردی و اخلاقی بی‌نظیرش بود. انسانی شریف و وارسته که در دوستی یگانه و فرارغ از حب و بغض‌های مرسوم بود. مردی که دغدغه‌اش تنها کلمه بود. مرگی از این دست یک ضایعه جبران ناپذیر برای اش این ضایعه را دوچندان کرده است. مرگ شمس به ما یادآوری کرد که داشته‌های خود را همیشه در دسترس نیندازیم و حضور اشخاص را منتظم بشماریم. فقدان این کارگزار حقیقی ادبیات را به عموم مردم آیدان و جامعه ادبی و خانواده گرمی‌اش تسلیت می‌گوییم.



در سوگ شمس آقاجانی، شاعر و منتقد ادبی؛

فقدان «شمس» و آخرین درنایی که بازنگشت



آرمان ملی - هادی حسینی نژاد: نوشتن این چند خط را به زنده یاد شمس آقاجانی (۱۳۴۷-۱۴۰۲)، شاعر و منتقد ادبی سرشناس زمانه بدهکار بودم؛ شاعری که (مثل خیلی‌های دیگر) از اواخر دهه هفتاد، تنها به واسطه شعرهایش می‌شناختم. منتقد مهربانی که در طول سال‌ها روزنامه‌نگاری، از هیچ هم‌راهی و حمایتی در بیخ نداشت. در تمام این سال‌ها، به یاد ندارم که دعوت‌م به مصاحبه یا درخواست نگارش یادداشت و مقاله‌ای را نپذیرفته باشد. گوشتی را برمی‌داشت، با همان لحن صمیمانه و خنده‌های همیشگی‌اش؛ و تنها فرصت و سقف کلمات را می‌پر سید. پُر بود از زندگی و نشاط، امید و انگیزه، شرافت و اخلاق. با همه طیفی می‌جوشید؛ خصوصاً جوان‌هایی که بعدتر کارگاه شعر شمس، ماواي شان شد. دهه هشتاد، دهه بی‌خبری از دهه هفتاد می‌بود. می‌گفتند «ساده‌نویسان» تر بیون‌ها را قبضه کرده‌اند و باقی‌قضا یا... حسب اتفاق؛ در طلیعه دهه نود (درست یکم شهریورماه ۱۳۹۰) مسئولیت اداره صفحه ادبیات روزنامه آرمان (آن روزها «روابط عمومی»، بعدتر «آموزش» و «حالا «ملی») پیشنهاد شد بود و پذیرفته بودم. با هزار دغدغه و آرزو می‌خواستیم «سوی خواستم» سنکر یزه‌ای را از سر راه بردارم؛ اما بی‌حمایت مشفقانه «بعضی نفرت» از جمله شمس آقاجانی، جلب اعتماد و کسب اعتبار، میسر نبود. مخاطبان حرفه‌ای صفحه ۷ آرمان در آن سال‌ها، حتما گزارش میزگرد مفصلی که حول محور شعر آوانگارد و چالش‌های پیش‌روی آن برگزار شد، به یاد دارند؛ میزگردی با حضور آقاجانی و دو شاعر مشفق و همراه دیگر، یعنی محمد آرزوم و علی قنبری. حاصل کار، در سه شماره (۲۱ و ۲۸ خرداد و ۲۰ مردادماه ۱۳۹۳) به انتشار رسید که به اعتقاد نگارنده (و اظهارات مخاطبان وقت) روشنگر ایهام‌ها و سوال‌های فراوانی شد. و حالا هجرت غمبار و ناباورانه آقاجانی یاد و خاطر آن میزگرد رازنده می‌کند. یک جور تاریخ تکرار شونده، با بازنشر همان تصویر و البته با این تفاوت که این بار، سوژه خود شمس است.

بگذارد در فرصت پیش آمده قمری روی این کلمه مکث کنیم. آوانگارد لفظی نظامی و فرانسوی‌ست (avantgarde) و به کارد پیشرویی در اثرش اطلاق می‌شد که جلوتر از بقیه حرکت کرده زمینه را برای ورود بقیه برپه‌ها آماده می‌کردند. من هم وقتی از این کلمه در هنر (شعر) استفاده می‌کنم به همین تعریف و مختصات آن توجه دارم. یک هنرمند آوانگارد علاوه بر پیشرو بودن، مسئولیت پذیر است. جست و جو و شناسایی می‌کند. سدها و موانع را برمی‌دارد. اما مهم‌تر از آن زمینه را برای ورود آن‌ها بی که پشت‌سرند فراهم می‌کند. بنابراین، این یک پیشرویی هدفمند است. او جلوتر حرکت می‌کند و در نتیجه زودتر از بقیه سعی و خطایی کند تا مسیر هموار گردد. پس نباید آن را با ماجراجویی و تخریب بکطرفه اشتباه گرفت. به یاد می‌آید آوانگارد همواره در حال تجربه کردن و آزمون است. پس به ناچار اشتباه می‌کند. اما این اشتباهات هم به اندازه در دست‌هایش، واجد ارزش و راهگشا هستند. چون جلوی تکرار خطاهای بقیه را می‌گیرد (گفت: راه درست را از که آموخته‌ای. گفت: از اشتباه کاران!). او به جای همه و زودتر از بقیه، خطا می‌کند. در حقیقت یکی از وجوه اهمیت هنرمند آوانگارد در ریسک پذیری و شهامت و استقبالی است که از این برپه‌ها رفتن‌های احتمالی می‌کند. پس باید تلقی خود را از درست و غلط عوض کنیم و توجهمان را به خودمسیر معطوف نماییم. جز یک راه رفتنی، با تمام اشتباهات احتمالی اش»

هنرمند آوانگارد

از منظر شمس آقاجانی

برپه‌های از میزگرد دوم با عنوان

«آوانگارد چیست؟»

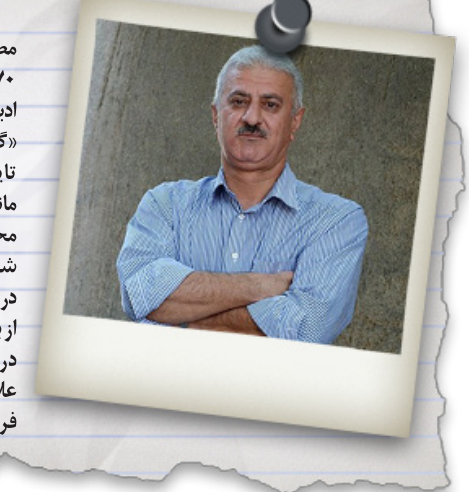
راه دیگری وجود ندارد؛ راهی که با رفتن ایجاد می‌شود.

و بعضی دیگر نگاه زبان‌شناسانه، اما خود باختین و پیروان او چندصدایی را بیشتر در حوزه فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک و اجتماعی می‌بینند.

بخش قابل توجهی از فعالیت‌های ادبی شمس آقاجانی، معطوف به امر آموختن و آموزش دادن شمس آقاجانی، کار کارگاهی، چقدر برای او مساله بود؟

آرژوم: یادگیری مساله هر شاعر و هنرمندی است که می‌خواهد چیزی به داشته‌های خود و قبل از خود اضافه کند. در کارگاه برخلاف کلاس‌های دانشگاهی، یادگیری دوسویه و چندجانبه است. شمس آقاجانی که خودش کارگاه‌ها را تجربه کرده بود و به زعم من، جوهره و عصاره آن کارگاه محسوب می‌شد، به خوبی می‌دانست که یادگیری باعث تغییر در رفتارهای شعری می‌شود و شخصی که مسأله یا چیزی را یاد گرفته، تغییرات حاصل از آن را همیشه با خود دارد و در مواقع لازم، در شعر اجرا می‌کند. علاوه بر این، یادگیری در شخص ایجاد توانایی می‌کند؛ یعنی تغییرات پایدار در رفتار شعر یک شاعر، نتیجه تغییر در توانایی‌های اوست. این توانایی‌ها همیشه در شعر استفاده نمی‌شوند؛ بلکه هر زمان که موقعیت و فرصت استفاده فراهم شود؛ از حالت بالقوه خارج و به حالت بالفعل درمی‌آیند. ضمن اینکه تغییر در توانایی‌های بالقوه زمانی در شعر یادگیری محسوب می‌شوند که بر اثر «تجربه» و تأثیر گذاری عوامل بیرونی یا درونی بر شاعر باشند. به همین علت یادگیری کارگاهی، همواره از دغدغه‌های شمس آقاجانی بود.

قنبری: شمس متوجه شده بود که برای توسعه دیدگاه‌های شعری، آموزش نقش بسیار مهمی دارد. برای مثال اینکه نقش زبان در شعر و اینکه شعر در آثار ما به‌عنوان ابژه‌ای برای خود شعر و



شمس آقاجانی متولد سال ۱۳۴۷، شاعر و منتقد ادبی مطرح دهه‌های اخیر و از شاگردان کارگاه رضا برهانی در دهه ۷۰ بود. «سخن رمز دهان»، «مخاطب اجباری»، «درس‌های ادبی»، «چرا آخرین درنا بازی می‌گردد»، «راوی دوم شخص» و «گزارش ناگزیری» از آثار منتشر شده او به‌شمار می‌آید و به تأیید همسرش، دست کم سه مجموعه آماده چاپ به جای مانده که متعاقباً منتشر خواهد شد. شمس آقاجانی، چهره محبوب و پر تلاش شعر و ادبیات معاصر، روز جمعه ۱۷ شهریورماه ۱۴۰۲ و پس از مدتی تحمل رنج بیماری کرونا، در کمال بهت و متاسفانه در دیدن جهان فروبست. پیکر او پس از برگزاری مراسم وداع و تشییع (دوشنبه ۲۰ شهریورماه) در خانه هنرمندان تهران با هم‌راهی و بدرقه دوستان و علاقه‌مندانش برای تدفین به زادگاه و آرامگاه ابدی‌اش فریدونکنار انتقال یافت

خودش گفته بود تا آنجا دنبال مخاطب بودم که در یک شعر از روی ناچاری، یک سوسک را تنها مخاطب خود فرض کردم! اما در «راوی دوم شخص»، به‌خصوص در بخش دوم کتاب، این مخاطبان متعدد هستند که در اند حرف می‌زنند و او را هم مورد خطاب قرار می‌دهند و چون هر کدام از آن‌ها زبانی برای خود دارد، به تعبیر شمس در زبان او هزاران زبان دیگر، مستقیم و غیر مستقیم، با واسطه یا بی‌واسطه، در حال سخن گفتن است.

قنبری: برای شمس هر دفتر شعری یک پروژه متفاوت بود. او می‌خواست در هر کتاب جدیدش یک رویکرد تازه داشته باشد. نمی‌خواست به یک امضای شعری برسد و مرتب یک لحن را باز تولید کند. این بدیهی بود؛ چون او یک شاعر تجربه‌گرا بود. مساله‌اش زبان بود و رفتن به راه‌های تازه و نیمه‌یافته. او به‌عنوان یک شاعر تجربه‌گرا، نمی‌خواست حوصل مصرف سرمایه‌داری بچرخد و شعرش قطعاً برای ارض فرهنگ بورژوازی نبود. نوشتن شعر برای او در عین حال یک لذت شخصی بود؛ بدون اینکه به وجه مصرفی توجهی داشته باشد. اما شعر شمس به تدریج یک وجه روایی به خودش گرفته بود. او از تکنیک‌های معنوی و ضد روایی که در دهه هفتاد در شعر زبان رواج پیدا کرده در حال گذر بود و به قول نماینده یک شعر سهل منتع رسیده بود. او از پیچیدگی‌های زبانی کتاب اولش «مخاطب اجباری» گذر کرده و به شعر نثر رسیده بود. در واقع بهتر است بگوییم به برداشتن مرزهای شعر و نثر رسیده بود و این‌ها شانس یک امر وجودی است و این به وجود یک فرم هستی‌شناسیک و یک امر وجودی است و این به وجود یک فرم متکلف و پیچیده و یا ساده ربطی ندارد. در عین حال امر مصنوع در کارهایش به تدریج کمرنگ‌تر شد و البته از نظر خود من امر مصنوع، زردانه عظیمی است که بلااستفاده مانده است.

سال‌ها پیش (حدوداً ۱۰ سال) در میزگردی که شمس آقاجانی و شما در آن مشارکت داشتید، بحث از وجوه تمایز شاعر (هنرمند) پیشرو و آوانگارد به میان آمد. اگر خاطر تان باشد شمس (با ار جاع به سخنان نیما) روی چند ویژگی انگشت گذاشت: «جست‌وجو و شناسایی مداوم - تکیه بر ذوق سلیم و هدفمندی حسی - تمرین، تجربه و سعی و خطای مداوم و ارتکاب غلط‌های غلط‌های طبیعی - ویران کردن به منظور سازندگی - اصلاح مداوم - شهامت و اقدام برای تغییر، همراه با مسئولیت پذیری» با یادآوری این اظهارات، شمس را چطور شاعری دیدید و می‌بینید؟

قنبری: خب طبیعی است. جست و جوی ساحت‌های تازه شعری، ویژگی هر شاعر آوانگارد و تجربه‌گرای است و او نیز در این راستا قدم بر می‌داشت. سعی و خطای مداوم و ارتکاب غلط‌های طبیعی، چیزی است که خود من به آن «استاندارد اعلاي غلط کردن» می‌گویم. پیشگیری یک واسازی متنی، دکانستراکشن و داشتن یک روحیه غیرملاحظه‌کار و بی‌محابا و پیشگیری یک رویکرد متهورانه، طبیعت چنین رویکردی است. یک حرکت ضد جریان و علیه وجه غالب جریان شعری، مشخصه کار او بود. شمس یک تلاش نظاممند و سازمان‌یافته برای حفظ ایده‌های شعر زبانی و سنت‌مدن داشت که شاید در ابتدا به‌عنوان یک رویه صرفاً زیباشناختی دیده می‌شد، اما به‌مرور دلالت‌های سیاسی با آرمان خواهی سیاسی را نیز شامل شد. این راه البته باید متدک شود که من نیز با آگامین موفقم که زیباشناسی یک امر سیاسی و سیاست یک امر زیباشناسانه است.

آرژوم: مجموعه این ویژگی‌ها، ویژگی‌های خود شمس بودند. او شاعر جست‌وجوگری بود که مدام عرصه‌های مختلف را به‌خاطر روزآمد کردن شعر خود، تمرین و ممارست و البته سعی و خطا تجربه می‌کرد. مثالش کتاب «چرا آخرین درنا بازی می‌گردد» اوست. در این کتاب او در ۵۰ صفحه به موضوع مرگ و زندگی می‌پردازد. موضوع این شعر، درنایی است که مسیری پنج هزار کیلومتری را طی می‌کند و به سبیری می‌رود و در فصل مهاجرت دوباره به فریدونکنار می‌گردد. شمس در این شعر به خاطرات خودش و کهن‌الگوی «گیل‌گمش» رجوع می‌کند که قدمتی پنج هزار ساله دارد. یک سوم گیل‌گمش انسانی و باقیمانده خدایی بوده و همین یک سوم، باعث می‌شود که او مانند خدایان نامیرا نباشد. اگر به بازی اعداد و مضارب آن‌ها دقت کنیم، وجه تجربی شکل گرفتن چنین کتابی را به یاد داشته باشیم، ویژگی‌هایی مثل ویران کردن برای ساختن و شهامت داشتن و اقدام برای تغییر را درمی‌یابیم. نکته جالب درباره این کتاب، گفت‌وگوی شمس با یکی از رسانه‌هاست؛ آنجا که گفته بود در متون پایان کتاب، درباره مقوله شکار و مهاجرت پرندگان صحبت کرده و قبل از آن روی این موضوع، یک کار تحقیقی انجام داده است. او همچنین ابراز امیدواری کرده بود با دقتی که در نگارش این متن‌ها داشته، مخاطبانی که آگاهی نداشتند، به آگاهی برسند و مسئولان هم به حفظ محیط زیست و پرندگان مهاجری مانند درناها توجه بیشتری کنند. آن رسانه از همه‌جایی خبر و از حرف‌های شاعری خبری‌تر هم تیزتر بود: «کتابی در حمایت محیط زیست». این نشانه شهامت شمس بود.